

محمدکریم پیرنیا باغ ایرانی^۱

مقاله

چنان‌که از افسانه‌های کهن ایرانی برمی‌آید، خاستگاه آریان سرزمینی سبز و خرم با درختان انبوه و جویبارها و چشمه‌سارهای زاینده و پرآب بوده و هوایی خوش و چشم‌اندازی دلکش داشته است. اهریمن بدکنش، از دژچشمی که داشته، نتوانسته است خاتمان آریان و کشور اهورایی را به آن زیبایی و دلفریبی ببیند؛ دیوان خشکی را برمی‌انگیزد تا چشمه‌ها را بخشکانند و درختان گشن را به تندباد بیفکنند. مرد آری (آریایی) زن و فرزند خود را برگردونه می‌نشانند و خود بر اسب می‌نشینند و در جستجوی سرزمینی سرسبز رهسپار می‌شود، تا به ایران‌زمین، که «خونیرث» (یا ناف زمین) بوده، می‌رسد و در آن رخت می‌افکند و نام خود را بر آن می‌گذرد؛ و از آن‌گاه میهن ما به نام «آریانه‌ویج» (بیضه ایران) یا «ایران» نامیده می‌شود.

ایرانی از روزگاری بس کهن (که هنوز آغاز آن را نمی‌دانیم) همواره در این اندیشه بوده است که خاتمان تازه خود را چون خاستگاهش سبز و خرم کند و مانند آنچه را که از سرزمین نیاکان خود به یاد داشته پدید آورد. نخست بر رودهای خروشان و سرکش، که شتاب‌زده بسوی دریا روان بوده، لگام می‌زند و جویهای بسیاری از آنها می‌برد و دشتهای خشک و راغهای آفتاب‌خورده را که خاکی بارور داشته به کشتزار و درختستان بدل می‌کند. آن‌گاه چشم به کوههای پربرف کافورگون می‌دوزد و آبهایی را که در دل انباشته بودند در کاریزها روان می‌کند و به دشتهای پیرامون خانه می‌آورد و خاتمان تازه‌اش راه چون خانه نیاکان خود، به گل و سبزه و درخت می‌آراید.

آبادانی و سخت‌کوشی در زیباسازی پیرامون زیستگاه چنان بایسته و ناگزیر می‌نمود که نبرد با دیو خشکی و نیروهای ویرانگر اهریمن و ستایش فرّهای اهورایی پدیدآور آبادی و سرسبزی آیین ایرانی می‌شود. درخت‌کاری و باغ‌سازی و کشت‌وکار و کندن کهریز و بستن بند را نه تنها برای بهزیستی خود، که برای خوشنودی اهورمزدا انجام می‌دهد و نه تنها پیرامون سرای خود را سرسبز و زیبا می‌سازد، که زیبایی گرداگرد شهر و روستا را نیز از چشم دور نمی‌دارد و بیرون باروهای شهر نیز باغهایی می‌سازد و می‌کوشد که در رنگ‌ریزی آنها از تهرنگ باغ مینو و آنچه را که اندیشه نغزآورش از

این مقاله از نوشته‌های منتشرشده مرحوم استاد دکتر محمدکریم پیرنیاست که یکی از شاگردان و همکاران ایشان آن را در اختیار گلستان هنر گذاشته است. با آنکه نکته‌هایی در این مقاله پیش‌تر در برخی از آثار منتشرشده آن مرحوم نیز آمده؛ همچنان دارای نکته‌هایی تازه است. مقاله مطابق شیوه معمول استاد، با منشأ باغ در اسطوره‌ها و زیانهای ایرانی آغاز می‌شود. بیان الگوی طرح باغ ایرانی، انواع درختان و گیاهان و جای کاشتن آنها، آب و جایگاه و شگردهای استفاده از آب در باغ ایرانی مطالب دیگر این مقاله است. با توجه به نبود آن مرحوم، از ویرایش زبانی متن خودداری و به ویرایش رسم خط و نشانه‌گذاری آن اکتفا شده است.

گلستان هنر

آن پالیز زیبا نگاشته بهره گیرد. این باغها چنان دلکش و چشم‌نواز بوده که باغ بهشت را به یاد می‌آورد و نام فارسی اش، «پیردیس»، با اندک دگرگونی به زبانهای زنده جهان درآمده؛ تا آنجا که آوازه‌اش به گونه «فراذ عبری» و «فردوس» عربی، پارادی و پراذیز، در سراسر جهان می‌پیچید و به کتابهای آسمانی راه می‌یابد. در زبانهای کهن ایرانی، دو واژه هست که نزدیک به هم خوانده می‌شده، اما با هم پیوندی نداشته است: یکی «پردس»، که از «پرد» به معنای سنگ و «دیس» (بنا و ساختمان)، یا «س» نشانه جمع (به جای «ها»ی کنونی فارسی) ساخته شده و [به] تخته زمینی گفته می‌شده که پیرامون آن را سنگ‌چین کرده باشند؛ و شاید بتوان گفت که دخمه و خرف‌خانه هم در آغاز چنین بوده است. اما «پردیس» از پیشوند «پیر» (پیرامون، گرداگرد) و «دیس» (بنا) ساخته شد [ه] و درست معنای «پروند» و «پروست» و باغ و درخت‌کاری و گل‌کاری پیرامون بنا را می‌دهد. این واژه در پهلوی «پالیز» شده و به همین گونه هم به فارسی دری درآمده و فردوسی [آن را] در چند جای شاهنامه به همین معنی به کار برده است (اما اکنون پالیز، به‌ویژه در آذربایجان، [به] سبزی‌کاری و کشتزار خیار و هندوانه گفته می‌شود و شاید دیگر نتوان آن را به جای پردیس به کار برد).

در کنار شهرهای بزرگ و کوچک ایران، باغها و پردیسهایی بوده که خوش‌بختانه چند تایی آن‌ها تا کنون به جای مانده و به‌ویژه در پیرامون کویر و شهرهای خشک، باغهایی مانند باغ فین کاشان و باغ دولت‌آباد یزد و باغ شاهزاده ماهان هنوز بر جای است، که می‌توان با بهره‌گیری از عکسها و تصویرهایی که در دست است (و همچنین از آنچه سال‌خوردگان به یاد دارند) آنها را بازپیرایی کرد و باغهایی مانند باغ دل‌گشا و جهان‌نما و ارم و عقیق‌آباد شیراز و باغ شهرداری بهشهر و باغ موزه قزوین را، که با گسترش شهر بخشی از بافت شهری شده، به گونه‌ای نگه داشت که هم یادگارهای خود را در بر داشته باشد و از روزهای خوشی که مردم شهر در آنجا گذرانده‌اند سخن بگوید.

طرح باغهای ایرانی

باغهای ایرانی را می‌توان (از لحاظ طرح) به دو دسته تقسیم کرد:

الف) باغهایی که دو محور موازی اصلی دارند و خیابانها و کوچه‌باغهای فرعی جا به جا به جای این دو محور را با زاویه ۹۰ درجه قطع می‌کنند؛ مانند باغ دولت‌آباد، باغ دل‌گشا، و باغ عقیق‌آباد.

ب) باغهایی که دو، سه، یا چهار محور مضاعف و موازی دارند که در مرکز باغ هم‌دیگر را قطع می‌کنند؛ مانند باغ نظر، باغ جهان‌نما، و باغی که در پیش هشت‌بهشت بوده است.

در این هر دو طرح، فاصله میان محورهای موازی تخته‌زمینی است که در بعضی مناطق به کاشت گیاههای چهارفصله (مانند اسپسوس یا اسپست یا پژند اهلی) اختصاص می‌یابد. این تخته‌زمین را «میان‌کرت» می‌گویند (باغ عقیق‌آباد)؛ و در بعضی دیگر (به‌ویژه در باغهایی که زمین آنها شیب‌دار است)، به جای سبزه، آب‌نما، آبشار و سینه‌کبکی و آب‌گردان دارد (باغ شهرداری بهشهر، چهل‌ستون اشرف، باغ شاهزاده ماهان). آفتاب تند ایران و تشعشع آن باغ‌سازان ایرانی را واداشته است که در باغها هر چه بیشتر سایه پدید آورند (شاید به زیان و گزند آفتاب، که خطر سرطان‌زایی آن امروز مسلم شده، واقف بوده‌اند یا ناخودآگاه و از روی تجربه به آن رسیده‌اند). در کنار خیابانهای باغ، سرو و کاج و شمشاد، و یا چنار و شنگ و شورانه (به مقتضای آب‌وهوا و استعداد زمین) می‌کاشته‌اند و بنگاه و مهتابی و سر استخر را با درختانی مانند نارون و افرا و مورد و بید شوریده و سرخ‌بید بارو می‌کشیدند؛ ولی در میان کرت هرگز درخت یا بوته بلند که چشم‌انداز کوشک و سردر را کور کند کاشته نمی‌شد. و کنار پرونده‌ها و تریشه‌ها (خیابانهای فرعی)، توت برگی می‌نشانند و کرت‌های دیگر باغ را (که بیشتر به صورت چهارتخته آرایش می‌شد) با نهالهای میوه پر می‌کردند.

گل و سبزه و درخت در باغهای ایرانی

ایرانی از دیرگاه با سرو آشنایی داشته و این درخت آزاد و تپی‌دست و همیشه بهار را از چشم دور نمی‌داشته است. بر روی پاره‌سفالهای کهن، بر روی تخته‌سنگهای تخت جمشید، در میان گلیمها و قالبها و دیگر دست‌یافته‌ها، و در سخن نغز و شیوای سرابندگان این سرزمین، همیشه سرو را می‌بینیم که به زیبایی خود می‌نازد؛ اگرچه گاهی هم با بی‌مهری روبه‌رو می‌شود:

ای سرو به قامتش چه مانی
زیباست ولی نه هر بلندی
در پای لطافت تو میراد
آن سرو سهی که بر لب جوست
گویند که خوش باشد سروی به لب جویی
آنان که ندیدستند سروی به لب بامی

اما اینها همه جایی است که پای سروبالایی به میان می‌آید؛ سروی که می‌چمد و می‌خرامد، نه آنکه «ایستاده بر لب جوی». با این همه، همیشه آزاد و سربلند خواهد ماند، ره‌آوردی گرمی است که پیامبرش از بهشت آورده [و] «پیش در کِشَمَر» کشته است.

باغ ایرانی هم، که گونهٔ زمینی بهشت است، بی‌سرو نمی‌شود. در کنار خیابانهای سراسری باغهای ایرانی، که در دو سوی میان کرت جای دارد، دو جوی است که بر لب آنها ردهٔ سرو کاج و یک درخت چهارفصله می‌نشانند. در زمینهای ریک‌سوم و دامنهٔ کوهها و برخی از جلگه‌ها، چنار، همراه با سرو و کاج، ردهٔ خیابان را می‌ساخته؛ اما در زمینهای رسی و اندکی شورخاک، چنار خوب بار نمی‌آید و به جای آن درختانی مانند تبریزی، زبان‌گنجشک، شورانه، سنگ یا سنگ‌واشن، و کیودار و سفیدار می‌نشانند. در گرمسیر، نخل جای آنها را می‌گیرد. گاهی هم نخل به‌تنهایی ردهٔ خیابان را می‌سازد. در پای ردهٔ درختان، گل سرخ و گل زرد و گل مشکیزه می‌کاشته‌اند، که گذشته از زیبایی، سودرسان است. از گل سرخ گلاب می‌گرفتند و از گلبرگ خشک آن ترینه و حلوا می‌ساخته‌اند.

گل زرد و مشکیزه هر دو خاصیت دارویی دارد و با گلبرگهای آنها حلوا نیز می‌پزند. در میان کرت یا تخته‌زمین بزرگ میان باغ، اسپست می‌کاشتند. اسپست یا اسپبوش نوعی یونجه است که چند سال می‌پاید و از هنگامیکه می‌دمد و سر می‌زند تا آنگاه که گل می‌دهد و درو می‌شود همیشه زیبا و خوش‌بوست و چشم‌انداز پیش‌کوشک و بنگاه را می‌آراید (بی‌آنکه پیش‌دید را بگیرد). به‌تازگی به جای اسپست در میان مرغ یا چمن می‌کارند، که چون به آب زیاد نیاز دارد، برای اغلب مناطق ایران مناسب نیست. و اصولاً چمن به گردشگاهی گفته می‌شده که درخت و سرسایه و آب‌نما و خیابان و چفته داشته باشد؛ و به آنچه امروز چمن می‌گوییم، مرغ

گفته می‌شده، که به حالت طبیعی در مناطق مرطوب (و اغلب کوهستانی) می‌روید. در کنار پروندها و خیابانهای فرعی، معمولاً توت برگی می‌کاشتند. در نوغان‌داری از برگهای بهارهٔ آن استفاده می‌کردند و تنهٔ درخت و کاکل آن پس از بریدن شاخه‌ها خود به صورت درختی تزیینی درمی‌آمد. کرت‌های باغ در دو سوی خیابانهای اصلی چهارتخته پشته‌بندی می‌شد و هر کدام از آنها به میوه‌ای اختصاص داشت. در مناطق خشک، معمولاً سیب‌ترش و آلوسیاه و انار و هلو و شفتالو، هریک جداگانه در یک یا چند کرت نزدیک به هم، کاشته می‌شد؛ و نهالها را طوری می‌کاشتند که از طول و عرض و امتداد قطر در یک رده و با فاصله‌ای معین قرار گیرد؛ و در میان چهارتختهٔ کرت، زردآلو می‌نشانند و کرت‌های دورتر و نزدیک به باروی باغ را موستان می‌کردند و بر دیوار و به غرب، داریستی می‌زدند و موهای سواره را بر آن می‌انداختند. چهار گوشهٔ باغ و هر جا در پناه دیوار بود، انجیر می‌نشانند؛ و در پروند کناری باغ یا خیابان کمربندی آن، معمولاً سنجد و عناب کاشته می‌شد. تختهٔ گل‌کاری یا گلستان باغ، که پیش‌کوشک اصلی یا بنگاه جای داشت، با گلهای فصلی پر می‌شد. پیش از همه، بوته‌های شاه‌پسند، شاه اشرفی، دکمه‌ای، گل‌حلوا، تاج خروس، زلف عروس، و پنج‌انگشت (قَرَنَقُل) و میمون و شب‌بو و بنفشه، اطلسی، لاله‌عباسی به چشم می‌خورد؛ و کناره‌های آن را چهارگل آتشی، روغنی، چایی، رشتی؛ و گوشه‌ها را یاس زرد و یاس سفید باغچه‌ای، یاس کبود، و پیچ شرابی پر می‌کرد. قسمتی از باغچهٔ گل‌کاری به گلهای فصلی اختصاص داشت، که [در] زمستان با داودی و [در] بهار با زنبق سفید و [در] تابستان و پاییز با کوکب و اختر آراسته می‌شد.

پیرامون بنگاه را درختانی گشن و سایه‌دار، مانند نارون، افرا، سرخ‌بید، و گل‌بید (بیدمشک) و تلخه‌بید (بید عرقی) و مورد، گل ابریشم و ارغوان، می‌نشانند؛ و فاصلهٔ میان کرت و بنگاه را با چفته‌های گل رونده و نسترن می‌آراستند. گاهی خرزهرهٔ سفید و سرخ نیز کمی دورتر در حاشیه کاشته می‌شد.

از اجزای زیبایی باغهای ایرانی، یکی هم آب‌گردان بود، که آب را در جویی ماریپیچ و کم‌شیب می‌انداختند که رفت‌وآمد آرام آن در کنار هم دل‌پذیر می‌نمود. همچنین در

کف آب‌نماها یا هر جا که آب فرومی‌ریخت، تخته‌سنگی با تراش سینه‌کبکی کار می‌گذاشتند، که موج آب را بیشتر جلوه‌گر سازد.

بازی با آب به‌ویژه در مناطق خشک زیبای باغ را دوچندان می‌کرد. آب را با تنبوشه و اشترگلو و زیربند به حوض کوچکی که معمولاً زیر بادگیر کوشک قرار داشت می‌رساندند و پس از اینکه سرزیرش در پاشویه‌ها روان می‌شد، به حوض دیگر در وسط هشتی می‌ریخت و گهگاه از حوضهای مستطیل و کشیده‌ای در شاه‌نشینها می‌گذشت و از سینه‌کبکی پیش ارسی فرومی‌ریخت و به حوض‌های کلگی یا استخر بزرگ پیش تالار می‌رسید و آن‌گاه در جویهای دو سوی خیابانها روان می‌شد و به آب‌گردان کنار بنگاه یا حوض پیش سردر می‌رسید و از باغ بیرون می‌رفت؛ و برای اینکه این حرکت دل‌پذیر متوقف نشود، باغها را چنان می‌ساختند که آب پیش از گذشتن از آنها به کشتزار نرسد. در وقف‌نامه باغ دولت‌آباد یزد، استفاده از آب را (قبل از خارج شدن از باغ) حتی به اندازه سیراب کردن گنجشکی روا نداشته است. □

پی‌نوشت:

۱. از آقای مهندس احمد کبیری و خاتم زهرا سوهانی سپاس‌گزاریم که نسخه اصل مقاله را در اختیار ما گذاشتند. — گلستان هنر

ماه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی